

شماره یکم سات ۶

پرچم هفتگی سال ۱۳۲۲

دفاع آقای کسروی در دیوان جنایی

(چون در روزنامه ها این دفاع را چنانکه بوده چاپ نکردند ما خود در اینجا بچاپ میرسانیم . اینهم مینویسیم که آقای کسروی را بوکالت احمدی دادگاه واداشته ، نه آنکه خود پذیرفته بودند) .

* * *

پربروز اندک سخنانی گفتم و اینک دنباله آنرا میگیرم . چنانکه گفتم احمدی اگر آدم کشته است باید بالای دار رود و مرا از او دفاعی نیست .

سردار اسعد یکی از گردان جنبش آزادی بود و جایی در تاریخ برای خود باز کرده و این خطاست که ما از کشنده او چشم پوشیم و کیفر ندهیم .

لیکن باید دید آیا قضیه مسلمست؟! آیا با دلائلی که در این پرونده است گناه احمدی ثابت میباشد؟ در این زمینه است که من تردید دارم و نمیتوانم بدلائیل پرونده اطمینان پیدا کنم و برای آنکه مقصودم روشن گردد باید مقدمه ای یاد کنم : [



پیرمخان سردار بهادر بختیاری

« سردار ارمنی » « سردار اسعد دوم » [

ما در زمانهای پیشتر گفتگو میکردیم که آیا « بازگشت » یا بعبارت اروپایی « رآکسیون » از عوامل اجتماعی است ؟ ... آیا میتوان آنرا یکی از عوامل اجتماعی شمرد و ترتیب اثر کرد؟ می گفتیم : رآکسیون از

نظر عقل عامل موثری نیست . چیزیکه نیک است همیشه نیک است . چیزی که بد است همیشه بد است . مثلاً مشروطه بهترین شکل حکومت است . اگر ایران هزار سال با حکومت مشروطه بسر برد نباید گفت کهنه است . نباید بارزوی استبداد افتاد . ولی از نظر هوس و تفنن راکسیون عامل موثری میباشد . ما رختی را با فلان رنگ که مدتی پوشیده ایم دلمان خواهد خواست که آنرا درآورده مدتی هم رنگ دیگری بپوشیم . بازیچه ای که برای بچه خریده شده و آنرا دوست میدارد پس از چند ساعتی خواهیم دید که بگوشه اطاقش انداخته است . خلاصه آنکه راکسیون تنها در کارهای تفننی و در هوسبازیها دخالت تواند داشت . در کارهای جدی بان دخالتی نباید داد . این بحثی بود که در سالهای گذشته در میان داشتیم .

اکنون جای افسوس است که در کشور ما جدی ترین کارها دچار راکسیون گردیده . احساسات و تمایلات هر زمان رنگ دیگری بخود میگیرد .

روزی در این کشور مرد نیرومندی برخاسته رشته کارها را بدست میگیرد . در آنروز همگی ستایشگر میشوند . همگی چاپلوسی میکنند . کارهای بد او را نیز مدح میکنند . کسیکه ستایشگر یا چاپلوس نیست باید عقب بماند و صدمه و آزار یابد .

روزی هم آن مرد نیرومند افتاده از کشور بیرون میرود . در این هنگام همگی نکوهشگر میگردند . همگی بدگویی می‌آغازند . کارهای نیک آن دوره را نیز نمی‌پسندند . بلکه می‌کوشند همه کارهای آن دوره را بازگردانند .

زنها دوباره با چادر و چاقچور بیرون می‌آیند . مردها کلاه پوستی بسر می‌گذارند . سید بچه ها و آخوندها بچه ها که چغاله های گدایی و مفتخواری هستند بخیابان میریزند . روضه خوانیها فراوان می‌گردد . قمه زنان و زنجیرزان دوباره پیدا میشوند . عشایر با استقلال خود باز می‌گردند . هرج و مرج در هر سو نمایان میشود . اینکارها رخ میدهد تنها برای آنکه آثار آن مرد نیرومند از میان رود .

اینست نمونه ای از راکسیون در کارهای این کشور . آنروز احساسات بانسو برگشته بود و امروز باینسو گردیده . آنروز آن تظاهرات را میکردند و امروز ضد آنرا میکنند .

شاید تصور شود آنروز چون رضا شاه مسلط بود مردم را بان تظاهرات وامیداشت . ولی افسوس قضیه معکوس است . حس ستایشگری در این توده ریشه دوانیده و رضاشاه مقداری هم جلو میگرفت .

در اینجا داستانهایی هست که اگر باز گویم مایه سرافکندگی خواهد بود . ناچارم یکی دو داستان بس کنم :

این داستان را بیک واسطه از یکی از وزیران شنیده ام . سالیکه رضا شاه تاجگزاری کرد فردای روز تاجگزاری فروغی (که گویا نخست وزیر بوده) رفته پیش شاه . رضاشاه پرسیده تاجگزاری چگونه گذشت ؟ .

پاسخ داده : « اعلیحضرتا من بارها تاجگزاری دیده ام . در تاجگزاری

مظفرالدین شاه بودم . در تاجگزاری محمد علیشاه بودم . در تاجگزاری

احمد میرزا بودم . پس از مرگ ادوارد پنجم پادشاه انگلیس چون

جانشین او بهندوستان برای تاجگزاری آمد من در آنجا نماینده ایران

بودم . هیچیکی از این جشنها شکوه تاجگزاری اعلیحضرت را نداشت .
وقتیکه اعلیحضرت تاج را بسر گزاردند من دیدم نوری از جمال مبارک
تلؤلؤ^۱ کرد ... » .

باینجا که رسیده رضاشاه رو گردانیده و بسخریه^۲ گفته : « نور تلؤلؤ کرد ... برو مردکه ! » .

]



محمد علی فروغی ذکاء الملک استاد اعظم

محمد علی فروغی^۲ ، ذکاء الملک ، استاد اعظم فراماسونری ایران و از رهبران کمپانی خیانت [

۱- [امروزها « تلالو » مینویسند .

۲- در هیچیک از نوشته های شادروان کسروی با آنکه بارها از محمدعلی فروغی و محمد قزوینی و علی اکبر داور نام برده شده و چندین بار آنانرا با واژه « **خاین** » ستوده ، لیکن هیچگاه پیکره ای از این سه تن نیآمده (با آنکه پیکره بدخواهان و کُشندگان مجاهدان مشروطه بارها چاپ شده) . دلیل این « **نفرت** » جز « **بیگانه پرستی** » آنان و « **خواست بیگانه را بدیده داشتن** » نمیتواند باشد . پیکره روبرو خود دلیلی است بر این گمان . [

داستان دیگری را باز از یکی از وزیران شنیده ام . روزی که مجسمه ایستگاه راه آهن گشایش می یافته (یا **روزی که رضاشاه بدیدن آن مجسمه رفته بوده**) یکی از حاضران شاه را بلقب انوشیروان میخواند . بآن مناسبت رضاشاه رو باقای اسفندیاری رئیس مجلس گردانیده میگوید : « **آیا من عادلترم یا انوشیروان؟** » اسفندیاری شرحی آغاز میکند : « **اعلیحضرتا عدالت انوشیروان یک شهرتی بوده . عدالت اعلیحضرت واقعیست ...** » رضاشاه سخن او را بریده میگوید : « **نه ! ... گفتگو در آنست که انوشیروان با وزیری همچون بزرجمهر عدالت میکرد من با شما ... ها عدالت میکنم** » . در اینجا میان گفتگوها نام روزنامه پیکار رفت که فرخی در آلمان مینوشته و برضاشاه توهینها میکرده . این راست است . ولی در نوشتن آن روزنامه جوان دیگری که یکی از بستگان مشارالملک بوده شرکت داشته . گویا این جوان وقتیکه میخواست باروفا رود مشارالملک معرفی او را بشهربانی نموده و درخواست گذرنامه برایش کرده بوده . این بود وقتی که آوازه روزنامه پیکار بایران رسید یک کسی فرصت تفتین پیدا کرده و نامه ای بشهربانی نوشته که روزنامه پیکار با تحریک مشارالملک نوشته میشود . زیرا مشارالملک باملاک مازندران خود خائفست و در صدد انتقام میباشد ، و دلیل آورده که یکی از نویسندگان آن روزنامه از بستگان مشارالملک است که خود او باروفا فرستاده .

وقتیکه این نامه بشهربانی رسیده آنرا بنظر شاه رسانیده . شاه در حاشیه آن نوشته « **این قضیه را تحقیق کنید** » . همین جمله کوتاه وسیله شده که سرهنگ خلعتبری که رئیس دیوان حرب بود مشارالملک را با کسان دیگری توقیف و بمحاکمه کشیده و حکم اعدام درباره مشارالملک داده . وقتیکه این حکم را بنزد شاه برده شاه خشمناک شده گفته : « **مردیکه مگر من میرغضبم که هر روز آدم بکشم؟! من گفتم تحقیق کنید نگفتم حکم اعدام دهید** » اینرا گفته و حکم را برگردانیده و همان روز دستور داده که مشارالملک را بخانه اش فرستند . این داستانرا خود مشارالملک با من گفته .

شاید تصور شود اینها بستگان دولت بودند که این چاپلوسی و پستیها را میکردند . ولی چنین نیست . ما فراموش نکرده ایم که از توده نیز پستیهای بسیاری سر میزد . در آن باره هم یکداستانی یاد میکنم :

در نزدیکیهای شمس العماد دکانی هست که بالایش نوشته : « **تجارخانه شرافت** » . صاحب این دکان همه ساله تقویمهای دیواری با عکسهای شاه و ولیعهد چاپ میکرد . یکسال پایه چاپلوسی را بالا برده تقویم دیگری با عکسهای پنج پسرکوچکتر شاه تهیه کرده بچاپ رسانیده بود . شهربانی - همان شهربانی که شما آنرا سر چشمه خرابیهای کشور معرفی میکنید - چون آگاه شد در چاپخانه توقیف کرد چون این قضیه در

چاپخانه تابان رخ داده بود و من بانجا بسیار میرفتم یکروز آقای شرافت نزد من آمده و قضیه را گفت و چون شنیده بود که مرا با آقای سرهنگ سیف آشنائی و دوستی هست میخواست بوساطت پردازم . من چون قضیه را دانستم تعجب کردم که بچنان کار بیهوده و پستی برخاسته و میخواهد مرا نیز آلوده کار خود گرداند . اینحال آنروز بود . اکنون چون باد از اینسوی میوزد همگی برگشته اند و از رضاشاه و از کارهای او بد میگویند و تمام گناهان را بگردن شهربانی انداخته با یک هایهویی اظهار احساسات میکنند . آنچه بیشتر مایه تأسف است اینستکه این رأسیون عجیب بدستگاه مقدس قضاوت نیز سرایت کرده . دستگاه قضایی ما نیز هر زمانی ب رنگ دیگری میافتد .

یکروزی ما را میخوانند می آییم می بینیم دیوانی جنایی با شکوه و طنطنه بر پا کرده . قضاتی با تبختر پشت میزها نشسته اند . پرونده قطوری در جلوشان گزارده شده . دادستانی با هیمنه در یکسو نشسته . چهل و هشت تن^۱ بر روی کرسیهای اتهام جا گرفته اند . محاکمه آغاز میگردد . کیفرخواست بسیاردرازی خوانده میشود مواد قانون را برخ ما میکشند . تحقیقات میکنند . رسیدگی مینمایند ، وکلا بدفاع میپردازند . پس از چند هفته تضييع وقت حکم داده میشود . بدیوان کشور رفته ابرام مییابد . بمرحله اجرا گزارده میشود .

]



[**شادروان دکتر تقی ارانی**

۱- [اشاره ایست بمحاکمه دکتر ارانی و یارانش . یاران دکتر خود را پنجاه و سه نفر می‌شمارند .]

یک روزی باز ما را می خوانند . می آییم می بینیم باز دیوان جنایی بر پا شده . قضاتی در پشت میزها نشسته اند . پرونده قطورتی در جلوشان گزارده شده . دادستانی با هیمنه تر در یکسو جا گرفته . چهار تن متهم در برابر نشسته . باز کیفرخواست درازی خوانده میشود . باز مواد قانون را بگوش ما میکشند . ولی این دفعه قضیه معکوس است .

آنروز میگفتند این چهل و هشت تن بزهکارند و باید کیفر ببینند . امروز میگویند آنها پاک بودند و ظالمانه محکوم شده اند . آنروز باد از آنسو میوزید و امروز از اینسو میوزد .

آنروز ما را خوانده بودند که بیایید این چهل و هشت تن را محکوم گردانیم . امروز دعوت کرده اند بیایید آنها را پاک کنیم !. آنروز مجله دنیا^۱ افزار جرم بود و یکی از دلایل درباره متهمانی پیدا شدن آن مجله از خانه هاشان شمرده میشد و امروز جمله هایی را از آن مجله دادستان میخواند و استدلال میکند .

من بی آنکه از کسی نامی برم از تأسف خودداری نمیکنم . من میگویم شما که می خواهید هر روزی رنگ دیگری پیش آورید دیگر ما را چرا می خوانید؟! ما را چرا افزار کار خود می گردانید؟! چنانکه گفتم این مقدمه است .

مقصودم آنست آیا با این زمینه و پیشینه و با این بازگشت احساسات میتوان باین پرونده اطمینان پیدا کرد؟ میتوان باستناد آن قضیه کشته شدن سردار اسد و فرخی و دیگران را ثابت دانست؟! .

این پرونده از چه تشکیل یافته ؟. آیا نه از گواهی گواهان ؟. من میپرسم گواهان کیستند؟. آیا نه همان کارکنان شهربانی؟! آیا بگفته های ایشان اعتماد میتوان کرد؟! این گواهان کسانیند که بگفته خودشان دیروز در زیر دست احمدی و راسخ و نیرومند و مختار اجرای جنایت کرده اند . بگفته خودشان صدها مظالم بکار زده اند . ما می پرسیم چرا دیروز آن کارها را کرده اید؟ خواهند گفت مجبور بودیم ؟ میگوییم : از کجا امروز مجبور نباشید ؟! کسی که دیروز مجبور شده جنایت کرده ، امروز هم مجبور شده گواهی دروغ تواند داد . اینست بسخن او قیمتی نتوان نهاد .

حقیقت اینستکه بازپرس (**چنانکه مرسوم بیشتر بازپرسهای ایرانیست**) نه در

پی کشف حقایق بلکه در پی اثبات اتهام میبوده . با اصرار میکوشیده که کشته شدن سردار اسعد و فرخی را بثبوت رساند و با حرصی تمام جستجوی دلیل مینموده . از آنسوی پایوران و پاسبانان شهربانی که خودشان شریک اتهام هستند چون در ترس و هراس بسیار بوده اختیار توقیف و آزادی خود را در دست بازپرس می دیده اند ، برای نجات خود بدلجوئی از بازپرس کوشیده موافق میل و دلخواه او اظهارات میکرده اند . بازپرس نیز نامردی ننموده هر کس را که بوفق او گواهی میداده آزاد میگزارده و از توجه اتهام بسوی او چشم میپوشیده . این چیز است که پرونده آشکاره حکایت میکند . این چیز است که مسلم میباشد .

دوباره میگویم : من از احمدی دفاع نمیکنم . دادگاه اگر او را آدمکش میشناسد بالای دارش فرستد . دفاع من از حقایق است . از عدالت است . از قانونست .

۱- [مجله ای که شادروان « دکتر ارانی » می پراکند . بدین روی پیکره سات پیشین را آوردیم .]

در همین پرونده با همه سستی مبنایش تناقضات بسیاری هست . در کیفرخواست تنها یکطرف موضوع را گرفته اند و تنها از جمله هایی که موافق منظورشان بوده استفاده کرده اند . از جمله هایی که نقیض اتهام است و بسود متهمان میباشد بیکبار صرف نظر کرده اند .

احمدی مقداری از این جمله ها را جمع آورده با ذکر شمارهٔ صفحه یاد داشت کرده که اینک آنرا بدادگاه میدهم و خواستارم که مورد توجه گردد .

اساسا قضیه بنحوی که بیان شده غیر طبیعی بنظر میآید . مثلاً گفته میشود سردار اسعد چون حس کرده بود که بخوراک او زهر میریزند از خوردن خوراک خودداری میکرد و براسخ و دیگران اعتراضهای سخت مینمود . اینها میرساند که سردار قدر جان خود را دانسته و مقاومت مینمود . از آنسو میگویند شب آخر که احمدی باطاقش رفته بی هیچ مقاومتی تسلیم بمرگ شده و دست خود را دراز کرده که احمدی آمپول زند و جانش

گیرد .]



[سردار بهادر « سردار اسعد دوم »]

گفته میشود بسردار اسعد هفت روز خوراک نداده اند . کسی که هفت روز خوراک نخورد زنده نماند و اگر ماند در حال غشوده باشد . از آنسوی میگویند احمدی چون وارد اطاق او شده سردار با یک حال درست بسخن پرداخته و چنین گفته : « آقا آمدی ؟ انا لله و انا الیه راجعون » یا گفته « میخواهی مرا هم براه تیمورتاش بفرستی ؟ » . آیا کدام یکی از اینها راست است !؟

گفته میشود احمدی از پاسبانان نعلبکی خواسته که سم را در آن حل کند . چند تن از پاسبانان این گواهی را داده اند . آیا باورکردنیست کسی که میخواهد یکی را بکشد باین آشکاری افزار طلبد و همگی را از کار خود آگاه گرداند؟! اساسا معنی گواهی گواهان آنست که احمدی هر کاری که میخواسته بکند پوشیده نمیداشته و هر بار که پیش سردار اسعد میرفته و باو پرتقال می خورانیده و یا آمپول زهرآلودی میزده پاسبانها را همراه می برده و مطلع می گردانیده .]



[محمد فرخی یزدی]

درباره فرخی گفته میشود تندرست و قوی مزاج بود و این دلیل شمرده میشود که او را کشته اند و با اجل خود نمرده . از آنسو میگویند احمدی تنها باطاق رفته و او را کشته .
من نمیدانم او چگونه با آن گردن کشی تسلیم مرگ خائانه شده؟! نمیدانم چگونه احمدی پوسیده ناتوان بفرخی تناور و قوی غالب آمده؟!
میگویند احمدی جلاد زندان بوده و بسر هر کس که میرفته آنکس بمرگ خود یقین پیدا کرده انالله و انا الیه راجعون میسروده . با اینحال نمیدانم چه شده که فرخی احمدی را باطاق خود راه داده و بمقاومت خود ، برنخواسته . تعجب میکنم که فرخی بحکایت پرونده چند مرض مهلکی از نفریت و مالاریای مزمن و مانند اینها داشته و چون مرده طبیب قانونی مرگ او را عادی دانسته و جواز دفن صادر کرده . با اینحال اصرار میکنند که او را کشته شده با دست احمدی وا نمایند و بتکلفات باور نکردنی میپردازند .
یک نکته دیگری که باید یادآوری کنم اینستکه بر فرض آنکه ما قضیه را مسلم شماریم آیا احمدی را قاتل سردار اسعد یا فرخی محسوب توان کرد؟! آیا ماده ۱۷۰ را شامل او توان دانست؟.

منشاء تردید اینست که قاتل کسی است که قصد قتل کند و مقصودی از آن قتل در اندیشه خود داشته باشد . احمدی نه قصد قتل کرده و نه مقصودی او را بوده است . احمدی را یک افزاری بیش نتوان شمرد . مثل این موضوع آنست که در تبریز در سی سال پیش صمدخان شصت تن از آزادیخواهان را سر برید و یا بدار زد . در نتیجه دشمنی که با مشروطه میداشت قصد قتل آزادیخواهان را کرده بود و قصد خود را باجرا میگذاشت و بدین جهت است که ما او را کشنده آزادیخواهان میدانیم و اگر میتوانستیم بایستی او را بدادگاه کشانیده بنام قاتل مجازات دهیم درحالیکه در هیچ یکی از آنها خود صمدخان دست مباشرت نداشته و همگی را محمد نام میرغضب کشته است .

]



حاج صمد خان « شجاع الدوله » مراغه ای [

یک مثل دیگر پیش آمدی است که اخیرا در مکه رخ داده و روزنامه ها پیاپی از آن سخن میرانند . طالب نام ایرانی را که بمکه رفته بوده باتهام اینکه میخواست خانه کعبه را با پلیدیها بیالاید نزد قاضی فرستاده اند و چون او حکم داده ابن سعود پادشاه حجاز آن حکم را امضاء کرده و دستور اجرا داده و چون طالب را بمیدان آورده اند یک کاکا سیاهی با شمشیر گردن او را زده است . اکنون باید دید کشنده طالب این کاکا سیاه شمرده میشود یا ابن سعود که دستور کشتن داده است؟! آیا کدام یکی را کشنده حاجی ایرانی می شماریم ؟ ... دولت بکدام یکی پروتست نامه میفرستد؟ ... نه آنستکه ما کشنده آن حاجی خود ابن سعود میدانیم را میدانیم و باو اعتراض

میکنیم و پروتست میفرستیم؟! ... نه آنست که کاکا سیاه را هیچگاه بدیده نگرفته نامی نمیبریم و کمترین دشمنی نسبت باو در دل خود حس نمیکنیم؟! ... نه آنست که او را افزاری بیش نمیشماریم؟! ... در این قضیه نیز اگر راست باشد احمدی بمنزله آن میرغضب بوده و من تردید دارم که آیا توان ماده ۱۷۰ را شامل او دانست؟! ... آیا میتوان احمدی را قاتل سردار اسعد و فرخی شمرد؟! ... حقیقت اینستکه دور از مقصود قانونگزار و عدالت میباشد . این نکته است که باید دادگاه از دیده دور ندارد .